

نگاهبانان آتش

محمدصادق فدایی فرد



سه طائفه بودند. پارت، پارس و ماد. بر اساس شواهد و قرائنی که محققان بر آن استناد می‌کنند، قوم ماد در سه ناحیه این سرزمین ساکن شدند. ماد اول، در هگمتانه، ماد دوم در منطقه، ری و ماد سوم که در جلگه‌های شمال غربی ایران مقیم گشتند. پیش از ورود مادها به شمال غربی ایران، تمدنی به نام «ماننا» در آن سرزمین زنده و گسترده بود. کم کم مادها با آن تمدن آمیختند و وارث آن شدند. در آن زمان مادها هنوز نیمه صحرا گرد بودند. براساس نقوش باقیمانده از تمدن آشوری، مادها مردمی بودند با موهای کوتاه که با دستار سرخ آن را می‌پوشاندند. با ریشی مجعد و کوتاه و تابدار. روی پیراهن خود نیم تنه‌ای از پشم گوسفند داشتند که در سرمای فلات به آن نیاز پیدا می‌کردند. نام سرزمینی که ماد سوم در آن ساکن شد، بعدها «آتورپاتگان» (به معنی مکان آتورپات) نام گرفت. قدمت این سرزمین آنقدر زیاد است که هنوز بسیاری از احوال آن در پرده ابهام و نظریه به سر می‌برد. من و شما، اکنون وارث این سرزمین هستیم. اما نامی که ما برای آتورپاتگان انتخاب نموده‌ایم، «آذربایجان» است.

در حال حاضر بر سر ریشه این نام اختلاف وجود دارد. عده‌ای معتقد هستند که این نام از نام فرماندار یا ساتراپ آن سرزمین که در زمان حمله اسکندر به ایران در زمان حکومت داریوش سوم هخامنشی، به نام «آتورپات» یا «آذرباد» بود، گرفته شده است. زیرا او کسی است که سرزمین تحت فرمان خود را از اشغال حفظ نمود.

عده‌ای هم معتقد هستند که این نام با آتش در ارتباط است. به دلیل وجود آتشکده «آذرگشنسب» در زمان حکومت سلسله ساسانی، که آتشکده بسیار مهمی هم بوده است. زیرا نماد اتحاد دین و دولت و نماد حکومت ساسانی بود.

عده‌ای هم معتقدند که این نام ریشه ترکی دارد، که چندان قابل استناد نیست. زیرا در یکی از قدیمی‌ترین منابع یونانی، نام آذربایجان «آتورپاتنون» برده شده است.

برخی از نویسندگان جمهوری آذربایجان فعلی تلاش

عجیبی دارند که، آذربایجان با این قدمت را با کشور خودشان مرتبط سازند. اما شاید به این نکته توجه نکرده‌اند، که در آن زمان که در حکومت پادشاهان ایرانی، نام آذربایجان ایران، آذربایگان بود، یعنی محلی که از آذر یا همان آتش، بایگانی یا نگهبانی می‌شود، نام کشور جمهوری آذربایجان، در تاریخ قدیم، «آران» بود و بعدها در تاریخ جدید به نام آذربایجان تغییر یافت. در حقیقت آذربایجان معرب آذربایگان است.

این سرزمین همچون درّی پرتالو در سرزمین ما می‌درخشد و دور از انتظار نیست که بیگانگان بر ثروت بی‌حد ما رشک برند و به خواهند که آن را به خود نسبت دهند. البته جمهوری آذربایجان زمانی خود بخشی از سرزمین ما بوده که بعدها از ایران جدا شده است. ولی این امر شاید خالی از بار سیاسی نبوده باشد.

بنا بر استدلالات محکم، قوم آذری زبان مقیم سرزمین آذربایجان ایران، ایرانی می‌باشند. زبان آذری یکی از گویش‌های بومی ایرانی است. همین بس که سال نو را با تمام ایران، یکپارچه و یکصدا جشن می‌گیرند و با اقوام ترک سنی مذهب منطقه متفاوت هستند. در طول تاریخ، زبان ترکی آذربایجانی زبان رسمی دربار برخی سلسله‌های حاکم بر ایران همچون آق قویونلوها، صفویان و قاجاریه بوده است. بسیاری از شعرای برخاسته از این خطه هم به زبان ترکی و هم به زبان فارسی اشعار زیبایی سروده‌اند. بزرگانی چون استاد شهریار، نسیمی و شاه اسماعیل ختایی که ما او را به نام شاه اسماعیل صفوی می‌شناسیم. در بسیاری از بخش‌های ادبیات فارسی از آذربایجان نام برده شده است و این همه دلایل محکم غیرقابل انکار، گویای این است که انگاشتن غیرایرانی بودن آذربایجان و آذربایجانی، تنها یک خیال ناآگاهانه و یا شاید مغرضانه باشد.

آذربایجان، این یکتا سرزمین آتشین ایران زمین، افتخارات تاریخی و اقلیمی و بومی و مردمی بسیار دارد. قلم ضعیف بنده و عمر گرانمایه شما به گفتن و شنیدن تمامی آن اندازه نمی‌شود. همانقدر بس که یکی از اساتید و تاریخ دانان دانشگاه آکسفورد انگلستان، «داوید روهل»، در تحلیل کتاب مقدس عهد عتیق (تورات) موفق شده است مکان باغ عدن، که در کتاب مقدس به آن اشاره شده را مشخص نماید. به گفته وی باغ عدن مورد اشاره در سفر پیدایش کتاب مقدس، منطقه آذربایجان ایران، از حوالی شمال دریاچه ارومیه تا مکان فعلی شهر تبریز بوده است.

این سرزمین من و شماست که فرهنگ جاری و قدمت و سابقه تمدن آن هر بیگانه‌ای را وادار به تعظیم و ادای احترام می‌کند.

اما این گنج ما را چه کسانی حفاظت و حمایت نموده‌اند؟ طی این همه سال (که برای یاد بردن

عده‌ای هم در مجامع علمی این نظریه را مطرح نموده‌اند که این کلمه از ریشه «اشیلاماق» به معنای تلقین کردن و تزریق کردن است. با این حال، نظریه اول و دوم با حال و هوای مردمی عاشیق‌ها سازگارتر است. آنها از جنس مردم و برای مردم بودند و هستند. عاشیق جسم و جانش در آتش عشق سوخته و شعله می‌کشد. عاشیق جدای از دنیای من و شماست. او عاشق است، جادوی عشق می‌داند و از عشق می‌خواند. عشق آن سحری است که از دلهای نفس انسانی را به راهواری رام و خوش رکاب مبدل می‌کند. و عاشیق خود دریای عشق است. او آرام دلی است که آرام از دل‌ها می‌برد. دلش مومن و محکم و مقتدر است. در چشمانش عشق و نور موج می‌زند. عشق از ظرف وجودش سر ریز و

ناچیز و فرومایه این دنیا ضایع کنند. این نگهبانان، دست نشانده‌های نیاکان پاک ما بوده و هستند، شاید که پدران ما می‌دانستند که ما چندان توانایی حفظ و نگهداری فرهنگ و رسوم کهن و باستانی خود را نداریم. شاید می‌دانستند که عدم آگاهی ما از دارایی‌ها و اندوخته‌های فرهنگیمان، ما را نسبت به حفظ و گسترش آداب و سنت هایمان بی‌میل و سست می‌کند. به راستی لحظه‌ای اندیشیده‌ایم که اگر آنها نبودند اکنون چه بر سر ما آمده بود؟

آنان فرشتگانی انسان نما بودند که جز به عشق سخن نگفتند. عشقی آتشین و خدایی، پاک و اهورایی. عشق وطن، عشق سرزمین پدری، عشق زبان مادری، عشق مردم سرزمین خود. آنها قسم خوردگان هم پیمانی بودند که چون حلقه‌های زنجیر

به هم پیوسته و از هم ناگسسته بودند. اگر هژیر رزم زن، پهلوان دژبان افسانه‌ای ایران، اسفندیار رویین تن، شاهزاده بی‌مانند این سرزمین، بزرگانی چون سام نریمان، زال زر، تهمتن رستم دستان، گیو و گودرز و قباد و دیگر پهلوانان ایران، زندگی خود را وقف نگاهبانی از خاک و شرف و آزادی ایران کردند، این نگاهبانان گمنام، در کنار آن پهلوانان، وظیفه حفاظت از گنج‌های فرهنگی و بومی ایران را بر عهده گرفتند.

در سرزمین آذربایجان، در سرزمینی که به محل نگاهبانی از آتش معروف و شهره است، مردانی آزاد و آزاده،

همواره به نگاهبانی از آتشی همیشه شعله ور پرداخته‌اند. آتشی که اگر لحظه‌ای خاموش می‌شد، اکنون ما حتی صاحب اسلوب نوشتاری الفبای خود مانند کشورهای چون ترکیه و یونان، نیز نبودیم. این آتش، آتشی است که در بین مردم زبانه می‌کشد. آتشی است که با مردم زنده است. این آتش، «آتش فرهنگ ملی» ماست. و ما این نگاهبانان را که همچون کاهنان و موبدان مراقب خاموش نشدن این آتش، در سرزمین آذربایجان بودند، بانام «عاشیق» می‌شناسیم.

ریشه کلمه عاشیق و یا شاید آشیق (به معنای کسی که حجاب‌های دنیایی را پشت سر گذاشته است) محل اختلاف است. برخی آن را هم ریشه با کلمه «عاشق» در عربی می‌دانند که پس از ورود به زبان آذری، بر اثر لهجه بیان رایج، به عاشیق تبدیل شده است. زیرا عاشیق‌ها با عشق زندگی می‌کردند و همواره از عشق می‌خواندند.

بعضی معتقد هستند که این کلمه از ریشه ترکی «ایشیق» به مفهوم نور و روشنایی است. چرا که عاشیق، روشنگر راه اخلاق و سعادت انسانی برای مردم هر ایل و هر دیار بوده است.

فرهنگ و آداب و سنن نیاکانمان کاملاً کافی است، چه شد که ما هنوز صاحب این ثروت بی پایان هستیم؟ در آن زمان که گویا مهم‌ترین دغدغه انسان، پیشبرد و پیشرفت فناوری و مهارت زندگی بوده است، در آن زمان که همه به فکر دستیابی به قله‌های ترقی جامعه بشری بودند، در آن زمان که پادشاهان جز کشور گشایی و پیشرفت نظامی و سلطنتی، رویایی در سر نداشتند، چه کسانی مسئولیت نگاهبانی از این ثروت بی پایان و بی نظیر را برعهده گرفته بودند؟ آیا آنها هم مانند نگاهبانان دروازه‌های ملل در تخت جمشید، بی سر و صدا و بدون داشتن هیچ ادعایی به امر خطیر نگاهبانی از ریشه‌های این مردم و این سرزمین پرداخته‌اند؟ آیا زمانی رسیده است که از این کار خسته شده باشند؟ آیا زمانی رسید که نگاه آنان متوجه امر دیگری شده باشد؟ آیا تاکنون شده است که لحظه‌ای خواب و یا خستگی بر چشمان باز و روشن آنان غلبه کرده باشد؟؟

محال است چنین شده باشد، که اگر این‌گونه بود امروز صاحب آنچه که هستیم نبودیم. این امر محقق نمی‌شود مگر آنکه نگاهبانانی همیشه بیدار از این الماس بی‌مانند و یکتا، ریشه‌های فرهنگی و ملی من و شما، با جان و دل محافظت و نگاهبانی کرده باشند. اما اینان چه کسانی هستند؟ چنین نیست که هوش و منش انسانی ما بپذیرد که نیکان ما دست از حمایت ما شسته‌اند و برای ما که فرزندان و وارثان آنها هستیم، هیچ نیندیشیده‌اند. عجیب نیست اگر بینگاریم که پادشاهان چون از وجود این نگاهبانان آگاه بودند، خیال از دغدغه مسائل فرهنگی آسوده داشته‌اند.

اکنون این رازی است که می‌خواهم با شما آن را در میان بگذارم، رازی که شاید قرن‌هاست که در عین پنهان بودن، همواره در جریان بوده است.

گنج فرهنگی ما، آنچه که ما از نیاکانمان از سال‌های دور، اکنون به ارث برده‌ایم، همواره توسط نگاهبانانی ویژه و کار آزموده محافظت می‌شده است. نگاهبانانی همیشه زنده، نگاهبانانی همیشه بیدار. کسانی که زندگی خود را وقف محافظت از گنج آباء و اجدادی ما نمودند. بی‌هیچ چشم داشتی به تشکر و قدردانی من و شما. بدون اینکه انتظاری از ما در زمینه پاسخگویی به محبت و ایثاری که در حق ما کرده‌اند داشته باشند. آنها فقط به هدف خود می‌اندیشیده‌اند، چرا که هم اکنون ما حقیقتاً تعداد آنها، نام دقیق آنها، اسم و رسمشان، خانواده، فامیل، اینکه از چه زمانی این کار را آغاز نموده‌اند و بسیاری از مسائل دیگر را در مورد آنها به طور دقیق نمی‌دانیم. اگر آنها چشمی به دست ما و دستی به جیب خود می‌داشتند، الان همچون تمامی پادشاهان سلاسل مختلف نام و رسم و خانواده و دیگر مسائل‌شان برای ما مشخص می‌بود. آنها پاک‌تر از آن بودند که اجر مادی و معنوی زحمات بی‌وقفه خود را با مال و اموال



لبریز در وجود اطرافیان است.

عاشیق، ساز به دست از دهی به دهی دیگر می‌رود، از ایلی به ایلی دیگر می‌رود. او پهلوان عاشیقی است. عاشق است بر همه عالم که جهان را خرم از وجود «او» می‌داند. ساز، سلاح و گرز گران اوست. صدای زخمه او بر سازش، صدای چکاچک شمشیر جنگاوران است. عاشیق فرزانه ایست که گنجینه‌ای از داستان‌های حماسی و عاشقانه، نغمه‌ها و افسانه‌های مردمی را در سینه خود دارد. او در میان مردم ایل و روستا، از پهلوانی‌ها و قهرمانی‌های پهلوانان و مردان ایل‌های دیگر می‌خواند و نام آنها را به هر کجا که می‌رود در یادها حک می‌کند. او زنده نگهدارنده نام پهلوانان است. بر جوانانی که شایستگی از خود نشان داده‌اند، نام می‌گذارد. شور بر می‌انگیزد و برای سربلندی و موفقیت دلاوران دعا می‌کند. او همدم مردم است. هم نفس آنان است. چه در وقت غم، و چه در وقت شادی. او از جنس مردم است. دوره گرد است و با مردم پیوند خورده است. از همه چیز خبر دارد. از چشمانت راز دلت را می‌خواند. آنچنان است که مردم از او درباره عزیزان خود که دور از خانه و خانواده‌اند، می‌پرسند.